

ضرورت انقلاب، بمثابة تکامل تاریخی!

تحولات بنیادین سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جوامع ای که مشخصاً از دو طبقه اقلیت استثمارگر و توده ی عظیم استثمار شونده تشکیل شده است و طبقه استثمارگر با توسل به سیادت سیاسی و ماشین سرکوب بر همه ی امورات جامعه فرمانروائی می کند، در حالیکه توده های رنج و کار و فرودستان حتی از بر زبان آوردن ساده ترین مطالبات شان از آزادی و امنیت برخوردار نیستند، بدون دست زدن به قیام عمومی و برپا کردن انقلاب عظیم اجتماعی امکان پذیر نیست! دو پیش شرط اساسی برای ایجاد چنین تحولی یعنی شناخت دقیق از ناهنجاریها و تضادهای اجتماعی، درک عینی از مناسبات و روابط جاری میان طبقات (سیاسی - اقتصادی)، و آمادگی طبقه کارگر متشکل و انقلابی بعنوان نیروی محرکه انقلاب ضرورت عینی و اجتناب ناپذیر است. در جوامع طبقاتی مناسبات اجتماعی در هر دوره مشخص تاریخی تابعی از سیستم معین تولیدی است. و هر چه جامعه بلحاظ فرماسیون اجتماعی عقب افتاده تر باشد تضادها هم به تبعیت از این عقب ماندگی شکل مرکب، متعدد و پیچیده پیدا می کنند. اما تضاد اصلی، وجه غالب سیستم است که با دیگر تضادهای اجتماعی رابطه معین و ارگانیک دارد. درک این امر ضمن اینکه پایانی برای صدور فرامین خیال پردازانه و ذهنی و ارائه فرمول های پندارگرایانه که در اتاق های فکری بسته ی بدور از ارتباط با طبقه و مسائل جامعه صورت می گیرد، خواهد بود، در عین حال فرصت را برای اتخاذ تصمیمات عملی در همگرایی آگاهانه و مسئولانه که بدون شکستن مرزهای سکتاریستی و فرقه گرایانه در عمل، ممکن نیست، مهیا خواهد ساخت.

جنبش آزادی خواهی مردم ایران در بیش از صد سال گذشته مبارزات خونینی را برای در هم کوبیدن و به زیر کشیدن حکومتهای استبدادی و وابسته به امپریالیزم که منشاء و مآمن تمام تضادها، جنایتها، نابرابری ها و سرکوب و غیره بوده اند، پیش برده است. این جنبش با تمام فراز و فرودی که داشته در سه دوره تاریخی تحول عمده ای را بثمر رسانیده است. این سه تحول گرچه بلحاظ تاریخی - طبقاتی تفاوت های اساسی دارند و شکست هر کدام دلایل ویژه بخود دارد، اما عمده عامل هر سه شکست، فقدان رهبری منسجم و قدرتمند انقلابی بوده، که نتوانسته از جایگاه پیشاهنگ وظیفه ی تاریخی خود را در سازماندهی توده ها، بخصوص کارگران و زحمتکشان برای درهم شکستن ماشین دولتی و بدرقه ی لاشه آن تا گورستان تاریخ ایفا نماید. در ادامه ی همین کار نیمه تمام بوده که ارتجاعی ترین بخش جامعه و سرمایه داری در حال احتضار تحت حمایت و رهبری کشورهای امپریالیستی سرنوشت محتوم این حرکت ها را مجدداً به نفع خود و بر علیه توده ها و در ارتباط با خواست و منافع امپریالیزم جهانی، رقم زده است. مسلم است نقش وسیع تبلیغاتی مدیای جهان سرمایه داری در چنین موقعیتهائی در به انحراف کشاندن ذهنیت توده ها برای کنترل و هدایت جنبش با بهره جستن از خصوصیات روانی آن بخش از جامعه که سرنوشت خود را در احیاء مجدد باورهای کهنه و پوسیده و خرافی و حتی دورانیهای جنایت آمیز گذشته جستجو می کنند، راه تحمیق را تسهیل و شرایط را برای سرکوب و به انقیاد در آوردن مبارزه با این ایده ی ضد انقلابی که تغییرات و دگرگونی های اجتماعی در جابجائی لایه های فوقانی قدرت صورت می پذیرد، نه در بر انداختن نظام کهنه، ادامه ی راه جنبش را در خطیر ترین لحظات که می توانست بنیان از هم پاشیده ی نظام کهنه را نابود و تحولات بنیادین را با گام نهادن در مسیر انقلاب اجتماعی سبب شود، با هزاران حيله و ترفند مسدود و امکان بازگشت مجدد نظام بیداد، استثمار و سرکوب را ممکن ساخته اند. طبیعی است در این شکست ها نقش جریانات رویزیونیست و اپورتونیست را بعنوان عوامل سرمایه داری از آنجا که منافع شان را همواره از به سازش کشاندن طبقات و افول مبارزه تامین نموده اند، نباید نادیده گرفت. این قبیل جریانات به حکم منافع سیاسی - اقتصادی خویش روند تکاملی جامعه را نه برپایه ی تحولات بنیادین بلکه در

همراهی با سیاست های طبقه حاکم و تحمیق و تشویق توده ها نسبت به پذیرش هژمونی آن پی بسته اند. و در مواقعی که دستگاه حاکمه با بحران و فروپاشی مواجه گردیده است، بر طبل باصطلاح رفرم کوبیده اند تا آنرا از خطر فروپاشی نجات دهند. غافل از اینکه وقتی حکومتی با بحران فراگیر روبرو می شود، نه تنها قادر به انجام رفرم نیست بلکه هر گونه اقدام در این مسیر، بدلیل تضادهای عمیق اجتماعی و جنایات آن، روند فروپاشی را بسرعت تسهیل و هموار می سازد.

اما همانطور که می دانیم، توده های زحمتکش پس از تثبیت دولت کودتا در اسفند ۱۲۹۹ بتوسط انگلیس، تمام دست آوردهای نیم بند انقلاب بورژوا دمکراتیک مشروطیت را که با خون هزاران جانفشان راه آزادی بدست آمده بود، یکی پس از دیگری در حکومت رضا خان از دست دادند. دیکتاتور جدید که قدرت و مشروعیت خود را مدیون کودتای انگلیسی بود، برای تسخیر سنگرهای آزادی به بهانه ی اجرای طرح باصطلاح مدرنیته موجی از سرکوب ها، کشتارها، فشارهای پلیسی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را به راه انداخت. شکل های کارگری، احزاب و سازمانهای انقلابی و فعالیت نیروهای پیشرو و کمونیست عمده هدف این سرکوب ها بودند. رهبران جنبش خصوصاً کمونیست ها و آزادیخواهان تحت تعقیب، دستگیر، زندانی و کشته شدند. آثار انقلاب خونبار مشروطیت که توانسته بود کاخ استبداد را به زانو درآورد و از روی لاشه ی ارتجاع پرچم آزادی و عدالت را برافزارد اینبار بدست کودتاچیان (سید ضیا طباطبائی و رضا خان) با حمایت امپریالیزم و همکاری مرتجعینی همچون شیخ حسن مدرس که لاشه ی متعفن عنصری چون شیخ فضل الله را علم کرده بودند، برچیده شد. در این دوره جامعه ایران در شرایطی به سیطره و سلطه ی حکومت کودتا درآمد که انقلاب اکتبر سراسر جهان را به لرزه درآورده بود، امواج سهمگین آن که نظام پوسیده فئودالیزم و سلطنت تزار را درهم کوبیده بود، اینک فضای رشد جنبش های مترقی و آزادیخواهانه را بیش از گذشته مهیا کرده بود. جنبش آزادیخواهی تحت رهبری روشنفکران انقلابی و کارگرانی که با تجارب و دست آوردهای پرولتاریای انقلابی روسیه از نزدیک آشنا شده بودند، با اتکا به نیروی عظیم دهقانان و کارگران و توده های فرودست برای طبقه حاکم که متشکل از دو فرماسیون فئودالیزم و سرمایه داری وابسته بود، چالش بزرگی ایجاد کرده بود. امواج این جنبش استبداد و استعمار در ایران و کشورهای همجوار که مستعمره انگلستان بودند را با خطر جدی مواجه کرده بود. تحت چنین شرایطی بود که نقش ژاندارمی منطقه برای مسدود نمودن راه افکار آزادیخواهانه و انقلابی به سید ضیاء طباطبائی روباه تاریخ ایران و رضا خان دیکتاتور که جز سرکوب چیزی نمی فهمید، داده شد. تا خطر بلقوه در ایران و منطقه بر علیه منافع امپریالیزم و استثمارگران داخلی دفع شود. حکومت کودتا که ماشین دولتی و دستگاه سرکوب را اداره میکرد، از یکسو نماینده ساختار فئودالیزم و سرمایه داری وابسته بود و از سوی دیگر تحت امر و وابسته به امپریالیزم. این ماهیت سه گانه تضادهای اجتماعی را روز به روز تشدید میکرد. جنبش های دهقانی، کارگران و زحمتکشان و حتی خرده بورژوازی آندوره که در صف نیروهای مترقی قرار داشت، پتانسیل حرکت های انقلابی را در سطح وسیعی باز یافته بودند. خطر انفجار با سر برآوردن مجدد جنبش های آزادیخواهانه با توجه به سرکوب های خونین، دور از ذهن نبود. امکان مقابله با این جنبش ها و دفع خطر توسط ارتش پراکنده و با سلاح های ابتدائی غیر ممکن بود. سازماندهی و نوسازی ارتش و تجهیز آن به تسلیحات مدرن آن دوره که بخش بزرگی از درآمد نفت را بخود اختصاص میداد، در راستای همین مسئله بود. یعنی سرکوب جنبش در داخل و ایجاد سپر دفاعی در مرزهای همجوار با روسیه تا مانعی در برابر نفوذ افکار و دستاوردهای انقلاب اکتبر که خواب از چشمان امپریالیزم ربوده بود، گردد. در ادامه ی همین سیاست سرکوب شرایط برای غارت مواد خام، مشخصاً نفت و فروش کالاهای مصرفی برای امپریالیزم انگلیس تضمین شد. برای رونق اقتصادی یا بهتر بگوییم چپاول اقتصادی اصلاحاتی در امور مالی، اداری، شیوه کسب مالیات، امور گمرکی و جاده سازی، پل سازی، راه آهن، ایجاد دانشگاه، مدارس عالی، بیمارستان، کارخانه ها و غیره در کنار دریافت بهره مالکانه از روستائیان و دهقانان بی زمین که در

سیستم جدید هم با فئودال ها و خوانین منطقه طرف حساب شده بودند و هم با ادراه املاک رضاخان که به ملاک بزرگ تبدیل شده بود، اقداماتی است که از آن باصطلاح خدمات رضاخان یاد می شود. اما چرائی و دلایل اقدامات فوق کاملاً روشن است. خصلت ملاکی و خصلت بورژوائی دو وجه مشخصه ی این دوره است. تضاد دو فرماسیون فئودالیزم و سرمایه داری (ظاهراً متفاوت اما یکسان)، با تضاد بورژوازی خرد و بزرگ سرمایه داران در انطباق با منافع امپریالیزم، در کنار قدرت حاکمه که از خصلت دوگانه یعنی دیکتاتوری و استثمار برخوردار بود، وحدت سه گانه در برابر طبقه استثمار شونده ایجاد کرده است. بورژوازی وابسته بر خلاف فئودالیزم بنا به مناسبات سرمایه می خواهد حلقه ی ارتباطی خود را با جهان سرمایه تقویت کند، و امپریالیزم بدلیل رقابت جهانی از یک طرف باید هزینه های انتقال کالا را کم کند و از طرفی برای انتقال بخشی از صنایع خود به کشوری که اینک مواد خام و منابع زیرزمینی آنرا کاملاً تسخیر نموده است، نیاز به کارگران حرفه ای، تکنسین ها و متخصص علوم و صنعت با حداقل مزد دارد. روی همین اساس باید زمینه ها و شرایط را فراهم می ساخت. و گذشته از اینها دژ محکمی در برابر روسیه انقلابی که با اکتبر کبیر بیداری توده های جهان را سبب شده بود، ایجاد نماید. بنابراین اقدامات رضاخان نه از سر دولتی بود که با غارت و چپاول بدست آورده بود و نه از روی انسان دوستی که هرگز بوئی از آن نبرده بود. بلکه نیاز سرمایه داری و بلاخص امپریالیزم انگلیس بود که ایجاب می کرد چنین اقداماتی صورت گیرد.

با آغاز بحران بزرگ اقتصادی در اواخر دهه بیست میلادی (۱۹۲۹م)، سرمایه داری وابسته که بیشتر خصلت تجاری، انگلی و مبادله ای داشت، تحت تاثیر این بحران و با خروج سرمایه های خارجی، ضربه خورد. دستگاه حاکمه که تا این موقع توانسته بود ملاکی، رشوه خواری، دزدی و غارت را با حربه ی سرکوب و ساختار بروکراتیک اداری سازماندهی کند، با تشدید تضاد های درونی و تضادی که در عرصه بین المللی بین کشورهای امپریالیستی بوجود آمده بود، قدرت حاکمه را با تضعیف روبرو ساخت. با روی کار آمدن هیتلر و قدرت گیری امپریالیزم آلمان، رضا خان برای غلبه به ضعفی که حکومت وی را در داخل و از جانب انگلیس تهدید میکرد، صفحه جدیدی در مناسبات با امپریالیزم جهانی گشود. دستگاه حاکمه در کنار فئودال ها و اشراف و خوانین و بورژوازی پایگاه امپریالیزم انگلیس بود، رابطه رضاخان با گروه های فوق عموماً بشیوه اعمال قدرت بود، و با امپریالیزم انگلیس در حد ارباب و نوکری. امپریالیزم آلمان بخاطر تضادی که با امپریالیزم انگلیس پیدا کرده بود با رضاخان نه بعنوان نوکر بلکه متحد منطقه وارد معامله شد. در نتیجه، ادامه همین شرایط و گرایش که رضاخان را بسوی آلمان هیتلری روانه کرده بود، در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹م)، با توجه به اینکه نارضایتی عمیق توده ها با بحران و قحطی حاصل از جنگ جهانی دوم و مهاجرت روستائی به شهرها در فقدان امکانات معیشتی و رفاهی و فقر و گرسنگی و سلطه ی خوانین و ارباب ها بر روستائیان و دهقانان بیش از گذشته شدید شده بود، اما بدلیل سرکوب نیروهای آزادیخواهان و انقلابی، این تضاد مردم با دستگاه حاکمه نبود که منجر به سقوط رضاخان شد. بلکه تضاد بین امپریالیست ها زمینه ی برکناری رضاخان را بتوسط ارباب و تبعید آن به بندر ژوهانسبورگ در افریقای جنوبی که از مستعمرات امپریالیزم انگلیس بود، فراهم ساخت. بیان این مسئله از آنجا اهمیت می یابد که در شرایط مشخص یک تضاد خارجی می تواند به تضادهای عمیق جامعه غالب شود. تحت چنین شرایطی تضادهای عمیق اجتماعی کماکان پایدار و گسترش می یابند. نمونه چنین تغییرات چه از جانب امپریالیزم و چه عناصر ارتجاعی و بورژوازی را امروز بطور مشخص می توان تحولات کشورهای عربی و شاخ افریقا بر شمرد.

همچنان که در بالا توضیح دادم، فرماسیون سرمایه داری در ایران باصطلاح مدرنیته رضاخانی به دلایلی که اشاره شد، هرگز نتوانست مطابق با ساختار نظام سرمایه داری بعد از انقلاب صنعتی اروپا رشد پیدا کند. یعنی فرماسیون جدید (فئودالیزم و سرمایه داری) به مفهوم

دقیق یک فرماسیون نبودند. و هر دو زیربنای اقتصادی را تشکیل داده بودند. این شرایط در دوره محمدرضا پهلوی هم که بعد از خلعت و تبعید پدرش با حمایت امپریالیزم انگلیس و امریکا به حکومت گمارده شد، همچنان رشد یافت. خوانین و ارباب ها و بخشی از بورژوازی و اشراف که مورد غضب رضاخان قرار گرفته بودند، در این مقطع فرصت یافتند دوباره به دستگاه حاکمه نزدیک شوند و به موقعیت قبلی برگردند. در این دوره یعنی بعد از شهریور ۱۳۲۰ جریانات مترقی و انقلابی که از سرکوب و کشتار رضاخان جان بدر برده بودن، مجدداً به فعالیت پرداختند. حکومت وابسته و نوپای محمدرضا پهلوی که از دل توافق امپریالیزم امریکا و انگلیس بیرون آمده بود، بدلیل حضور نیروهای شوروی و بی بهره بودن از تجارب وحشیانه و خشن پدرش در آن مقطع قادر نبود به مقابله با جریانات مترقی و آزادیخواه بپردازد. در این دوره بدلیل فقدان جریانات قوی و تاثیر گذار انقلابی، خصوصاً حزب کمونیست ایران (۱۹۲۰م - ۱۹۹۹ش) برهبری حیدر عمو اعلو از اولین سازماندهندگان تشکل های کارگری در ایران، که تنها جریان کمونیستی با خصلت طبقاتی بود و در سرکوب های رضاخان کاملاً از بین رفته بود، عمده ترین جریانات که توانستند طیف وسیعی از توده های ناراضی و سرخورده را که در دوره رضاخان بشدت سرکوب شده بودند، جذب نمایند، حزب توده و جریانات ملی گرا بودند. پایگاه طبقاتی حزب توده را ترکیبی از روشنفکران، خرده بورژوازی و بخش عمده ای از طبقات فرودست و کارگر تشکیل می داد. وجود افکار بورژوائی و گرایشات مذهبی که از نزدیکی به روحانیون (مرتجعین) حاصل است، همچنین وابستگی به کرملین، عواملی بودند که این حزب را در اتخاذ استراتژی مشخصاً طبقاتی و در مبارزه با امپریالیزم و دیکتاتوری دچار تشتت و حتی سازش کرد. از آنجا که مواضع این حزب همواره تابعی از سیاست کرملین و مناسبات روسیه با حکومت ایران و تضاد امپریالیزم جهانی در هر مقطع تاریخی است. روی همین اساس هرگز قادر نشد برنامه روشنی برای طبقه کارگر ارائه دهد. و حتی مبارزه با دیکتاتوری و امپریالیزم نیز در برنامه این حزب تابعی از شرایط ذکر شده در بالاست. بنابراین سیاست تعدیل و مماشات و حتی به سازش کشاندن طبقات عمده هدفی است که استراتژی این جریان بر آن استوار شده بود. بی طرفی در کودتای ننگین مثلث امریکا - انگلیس و شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بعدها به نوکر امپریالیزم (محمد رضا پهلوی) در برنامه باصطلاح اصلاحات ارضی پیشنهاد برنامه دادن و همکاری با ضد انقلاب در قیام بهمن ۱۳۵۷ ناشی از ماهیت طبقاتی این جریان بود. و البته تابعی از سیاست کرملین و مناسبات روسیه با دستگاه حاکمه در ایران و تضادی که فی مابین امپریالیزم جهانی موجود بوده است.

توضیح: این مقاله بدلیل گستردگی در 2 بخش ارائه می شود. خوانندگان عزیز توجه داشته باشند که بخش دوم هنوز منتشر نشده است. به محض تکمیل هر دو بخش بطور یکجا ارائه خواهد شد. متن مقاله بصورت pdf است.

پانزدهم فوریه ۲۰۱۴ برابر با ۲۶ بهمن ۱۳۹۲

روزبه کوراغلی